

# تابلوی گنگ گوئی!



## تابلوی گنگ گوئی!

در وضعیت نامعلوم سیاسی که در حال حاضر بر کشور سایه افکنده این سؤال مطرح می‌شود که، «چه باید کرد؟» مسلم است که هر یک از گروه‌های مختلف سیاسی در برابر این پرسش جوابی در چارچوب نگرش، انتظارات، طرزتفکر و آرمان‌های خود دارند. در همینجا بگوئیم که یکی از مهم‌ترین مشکلات و معضلاتی که در برابر جامعه ایران طی سال‌های آینده قد علم خواهد کرد، نه وجود این نگرش‌ها و انتظارات و آرمان‌های مختلف، که «پنهان‌کاری» گروه‌ها در نمایاندن، علنی کردن و تئوریزه کردن این نگرش‌هاست.

مرده‌ریگ زیستی ۸۰ ساله در بطن فاشیسم دست‌نشانده، فرهنگ سیاسی کشور را به مرحله «ضدفرهنگ» سوق داده. ساختار تفکر سیاسی دچار آنچنان فروپاشی‌ای شده که مشکل می‌توان طی چند سال از سیطره این «ضدفرهنگ» پای بیرون گذاشت. از طرف دیگر هنوز برخی نمایندگان سیاسی حکومت اسلامی و حتی برخی خارج‌نشینانی که خود را «اوپوزیسیون» معرفی می‌کنند سعی دارند

همین «ضد فرهنگ» را در مقام «فرهنگ سیاسی معاصر» به ملت ایران تحمیل کنند. در کمال تأسف تلاش جهت از میان بردن این «توهامت» و جایگزین کردن نوعی نگرش ساختارگرایانه - نه در مفهوم فلسفی که در قالب شکل دادن به بنیادها و تحرکات سیاسی - صورت نمی گیرد.

بارها در مورد فقر تأسف بار فرهنگ سوسیالیسم در ایران سخن گفته ایم؛ مسبب این فرهنگ فروهشته را نیز در درجه نخست چپ‌گرایان کشور معرفی کرده ایم. ولی این فروهشتگی به هیچ عنوان مختص «چپ» نیست. اگر این مسئله را در مورد چپ به دفعات عنوان کردیم به این دلیل بود که تفکر جهان‌وطنی و انترناسیونال را در مفاهیم کلی‌شان غیرقابل تلفیق با فروهشتگی‌هایی می‌دانیم که بنیاد «ضد فرهنگ» سیاسی کشور به آن آغشته شده. با این وجود گروه‌های راست‌گرا به همین اندازه دچار از هم گسیختگی ساختاری هستند. با یک تفاوت کلی؛ راست‌گرایان همیشه گزینه چرخش به جانب فاشیسم را در صورت مختلف خود - بومی، دینی، مذهبی، قومی، و ... - در چنته محفوظ نگاه می‌دارند، در شرایطی که این گزینه برای «چپ»، حتی اگر به صورت دیکتاتوری استالینیست به مرحله ظهور برسد پایان کار و آغاز سقوط خواهد بود. همچنانکه در اروپای شرقی نیز به صراحت دیدیم.

یکی از «داده‌های» غیرقابل تردید که برآمده از تجربیات ملت‌ها در آغاز هزاره سوم میلادی است، خصوصاً در مباحث «چپ»، همان احترام به آزادی و اجتناب از فروافتادن در منجلاب دیکتاتوری خواهد بود. این دیکتاتوری در صورت «تحقق» نخستین گام‌های خود را در مسیر نابودی نقش توده‌ها برمی‌دارد و ساختارهای برآمده از چنین سرکوبی دیگر به کار کسی جز مستبدان و منتفعان از قدرت نخواهد آمد. پس چه بهتر که بحث امروز را با بررسی «آزادی» آغاز کنیم. اگر قرار است «آزادی» نهایت امر تبدیل به سرفصلی تعیین‌کننده در مسیر مبارزات ملت‌ها جهت تحقق آرمان‌های کهن باشد بحث در مورد آن اجتناب‌ناپذیر خواهد

بود. و در همین چارچوب است که می‌باید «آزادی» را نه صرفاً در بطن یک استدلال کلامی که در مسیر یک حرکت «ساختارسازانه» مورد توجه قرار داد.

می‌دانیم که بحث «آزادی» بسیار گسترده‌تر از آن است که برخی سیاست‌بازان در بوق و کرنا می‌گذارند. به طور مثال در تمامی سایت‌ها، حتی از دهان پیروان علی‌خامنه‌ای سخن از «آزادی» می‌شنویم؛ همه امروز طرفدار آزادی‌اند! با این وجود می‌باید قبول کرد که واژه «آزادی»، خارج از مفاهیمی که در بطن یک ساختار مشخص و معین می‌تواند به خود گیرد، اصولاً فاقد هر گونه مفهومی است. آزادی می‌باید در چارچوب‌های فلسفی، اجتماعی، مالی و اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته، ساختارهای حقوقی و مناسب جهت حمایت از آزادی و به ارزش گذاشتن آن در جامعه پیش‌بینی شود. در غیراینصورت شعار آزادی نه تنها برای جامعه «آزادی» به ارمغان نخواهد آورد که فقط وسیله‌ای خواهد شد در دست شیادان و صحنه‌گردانان جهت تشویق و فراهم آوردن زمینه سرکوب جامعه در گستره‌ای هر چه فراگیرتر.

اینجاست که «پنهان‌کاری» به عنوان یکی از فعالیت‌های «اساسی» و «سیاسی» کشور در مسیر آینده بحران‌آفرین می‌شود. ولی این «پنهان‌کاری» نیز دلائلی دارد. به طور مثال، طرز برخورد حکومت اسلامی با پدیده‌های مختلف تا حدودی روشن شده؛ و علیرغم عشق عمیق فاشیسم به «گنگ‌گوئی» و «توهم‌پراکنی»، یک حکومت نهایت امر در حد و حدودی پای از «گنگ‌دوستی‌های» معمول بیرون گذارده مواضع خود را «روشن» می‌کند. موضع‌گیری مخالفان حکومت نیز سریعاً تبدیل به بازتابی در برابر همین «شفافیت‌هایی» خواهد شد که مسلماً آنقدرها از اهمیت و ارزش برخوردار نیست. باید قبول کرد که این رابطه «دوگانه» مولود عوامل مشخص «مادی» است.

طی سالیان دراز به دلیل دست‌نشاندهی حکومت و گسترش اقتصاد وابسته به صدور نفت خام، جامعه از شکل دادن به هر گونه فعالیت اقتصادی و مالی خارج از کنترل مستقیم و یا غیرمستقیم دولت محروم مانده. و از آنجا که در مباحث سیاسی و اجتماعی مسائلی همچون آزادی، حقوق انسان‌ها، حقوق شهروندی، نقش مطبوعات و ... می‌باید در چارچوب ساختارهای حاکم مالی و اقتصادی مورد بحث قرار گیرد تا بتواند از پایه‌ای عملیاتی، شفاف و انسان‌محور برخوردار شود، حضور بلاانقطاع یک دولت مستبد در رأس تمامی فعالیت‌های اقتصادی به صراحت هم دولت را بیش از پیش مستبد و خودرأی کرده و هم جامعه را در برابر این تحکم و آمریت بی‌سلاح‌تر و بی‌دفاع‌تر. شرایط سیاسی کشور نتیجه یک «چشم‌بندی» نیست، و بی‌دلیل هم نیست که امروز دولت احمدی‌نژاد بجای آنکه در کشور پالایشگاه بسازد، ترجیح می‌دهد بنزین را از خارج وارد کند!

ساخت پالایشگاه، آنهم در حد نیازهای امروز کشور به تحرک سرمایه، اشتغال گسترده توده‌های کارگری و کارمندی، شکل‌گیری اجتناب‌ناپذیر شبکه‌های توزیع و تولید موازی و هزار و یک پدیده مستقیم و غیرمستقیم صنعتی و حرفه‌ای و اجتماعی منجر خواهد شد که هر کدام نیازمند مدیریت و کارشناسی است. در چنین ساختاری نقش گروه‌های مختلف شهروندان پررنگ‌تر می‌شود، و دولت در برابر صفوف فشرده کارگران، کارمندان، حقوق‌بگیران، مقاطعه‌کاران و غیره قرار خواهد گرفت. اداره این گروه پرشمار برای دولتی که سعی دارد ملت را در هر مقطع تشکیلاتی به عقب بنشانند یک دردسر سیاسی و سازمانی به همراه خواهد آورد. در صورتیکه سفارش بنزین به خارج از کشور و فروش آن در سطح شهرها نیازمند چنین ساختاری نیست.

می‌بینیم که بیکاری گسترده جوانان، بی‌برنامگی «ظاهری» دولت، اقتصاد بیمار و مفلوک و تشکیلات دولتی که به

بیمار روبه‌مرگ ماند، هر کدام دلائلی دارد؛ اگر حکومت جمکران مدعی است که از آسمان «مأموریت» الهی دریافت کرده، مصائبی که طی سه دهه بر ملت ایران حاکم شده هیچ ارتباطی با عرش اعلی نداشت، تماماً زمینی، مادی و دست‌ساز منافع محافل در داخل و خارج است. خلاصه می‌کنیم این دولت و این نظام سیاسی در ساختاری که در بطن آن شکل گرفته، جهت حفظ موجودیت خود نیاز دارد که هر چه بیشتر جوانان، فرهیختگان، صاحبان فن، و به طور کلی نیروی کار را منجمد کرده، از طریق این انجماد که با حمایت صنایع و بانک‌ها و محافل غرب بر ملت ایران تحمیل می‌کند برای عجز «دستگاه» در برآوردن نیازهای ملت پوشش و توجیه مناسب ارائه دهد.

به طور کلی دولت فاشیست بر خلاف تمامی شعارهایی که معمولاً با آن‌ها سر خلق‌الله را گرم نگاه می‌دارد یک هدف غائی و اساسی بیشتر نخواهد داشت: حفظ موجودیت فاشیسم به هر قیمت بر اریکه قدرت! اگر این دولت با فروپاشاندن ساختارهای اقتصادی و مالی و وابسته کردن هر چه گسترده‌تر کشور، از آب آشامیدنی گرفته تا نان شب به محافل استعماری می‌تواند به حفظ موجودیت خود ادامه دهد مسلم بدانیم که همچون نمونه حکومت اسلامی یک لحظه نیز در اینکار تردید نخواهد کرد. این حکومت در راه حفظ موجودیت خود دو نسل کامل از جوانان کشور را نابود کرده، یک اقتصاد قرون‌وسطائی و شیخی بر ملت ایران حاکم نموده و جامعه را به مرز اخلاقیات و روابط قرون‌وسطی هدایت کرده؛ اگر بیش از این نیز به پس‌رفت نیاز داشته باشد، و اربابان‌اش اجازه دهند کوچک‌ترین تردیدی نخواهد کرد.

حال این سؤال مطرح می‌شود که در بطن ساختاری که در هر گام ملت را به حاشیه می‌راند تا دولت و روابط مستبدانه نشأت گرفته از نقش دولت را در بطن جامعه به صورتی ساختگی «تزریق» کند، چگونه می‌توان بحث آزادی، آنهم

در ساختاری اجتماعی و مالی و اقتصادی و فرهنگی را آغاز کرد؟ نتیجه عملیات گسترده‌ای که حذف ملت از روابط اجتماعی و اقتصادی بوده امروز در برابرمان قرار دارد؛ ملت مجبور خواهد شد که چهره به چهره یک دولت دست‌نشانده و مستبد «بحث‌آزادی» را نیز به پیش راند! مسلم است که چنین بحثی، در چنین فضائی راه بجائی نخواهد برد. دولت پیوسته بر امتیازاتی که به دلیل عقب‌راندن ملت از روابط اجتماعی و اقتصادی و مالی به ناحق و از طریق ساخت‌وپاخت با اجنبی کسب کرده پافشاری خواهد کرد، و ملت نیز نهایت امر جز «نفی» تمام و کمال این حاکمیت راه دیگری در برابر خود نخواهد دید. این است نتیجه عملکرد یک استبداد دست‌نشانده که اهرم‌های اصلی و حامی آن در خارج از کشور قرار گرفته.

شورش‌هایی که تحت عنوان مخالفت با «تقلب در انتخابات» سراسر کشور را فراگرفت، اگر از طرف برخی محافل غرب به دلائلی مورد حمایت قرار گرفته بود، از نظر «زمینه عملی» و امداد همین بن‌بستی است که در بالا آوردیم؛ بن‌بستی که گسترش روابط استعماری طی ۸ دهه سیطره غرب بر «دولت»، ساختار دولت و دستگاه حاکمه تحمیل کرده، و اینان را اینچنین به سهولت در برابر ملت قرار می‌دهد. دولت اگر واقعاً از نظر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مالی نماینده کنش‌ها و واکنش‌های توده‌ها و ساختارهای مالی و اقتصادی داخلی می‌بود نمی‌توانست با چنین وحشیگری مردم را در کوچه و خیابان سرکوب کند. بعد هم نمایندگان را برای «هارت و پورت» به رادیو و تلویزیونی بفرستد که ظاهراً با اعتبارات برآمده از همین روابط و ضوابط اداره می‌شود! آنچه طی بحران «پسانتخاباتی» در ایران گذشت، خارج از تمامی ابعاد تحلیلی‌اش - این ابعاد را طی مطالب گسترده تشریح کرده‌ایم - نشان‌دهنده وابستگی حکومت اسلامی به مراکز تصمیم‌گیری خارج از مرزها بود.

حال می‌باید دید این ساختار دست‌نشانده چگونه می‌تواند در گفت و شنودی سازنده در برابر ملت بنشیند؟ از یک اصل کلی گریزی نیست؛ ملت ایران اگر می‌خواهد به اهدافی در راستای

تأمین آزادی‌های سیاسی، مطبوعاتی و دستاوردهائی مالی و اقتصادی نائل آید نهایت امر می‌باید این ساختار را به پای میز مذاکره بنشانند، ولی شاهدیم که این ساختار با جمع کردن اوباش و اراذل در اطراف خودروی علی‌خامنه‌ای طی سفرهای استانی هنوز سعی دارد خود را «نماینده» گروهی از ایرانیان معرفی کند که در عمل دیگر موجودیتی خارج از یارانه‌های دولتی ندارند. خلاصه می‌کنیم این حکومت در عمل هم نماینده این «بن‌بست» همه‌جانبه شده، و هم یکی از منتفعان واقعی آن به شمار می‌رود!

در همینجا بگوئیم که محافل استعماری غرب، یعنی همان‌ها که این بن‌بست‌ها را در زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جوامع ضعیف‌تر به وجود می‌آورند بخوبی از وجود بن‌بست‌ها آگاه‌اند. و همانطور که در بحران‌های دست‌سازی که طی ۸ دهه سرنوشت ملت ایران را هر کدام در مسیری رقم زده شاهد بودیم، بهره‌وری از این «بن‌بست» نهایت امر تبدیل به یکی از تخصص‌های استعمار غرب در جهان سوم شده.

ولی امروز شرایط تا حدودی تغییر کرده، چرا که اگر غرب بنیان‌گزاری «بن‌بست‌ها» را به امر تخصصی خود تبدیل نموده، امروز خود نیز پای در بن‌بست وسیعی گذاشته. و جهت خروج از همین «بن‌بست» که به دلیل روابط ویژه محافل غرب با سرمایه‌داری نوپای روسیه ایجاد شده، غرب سعی تمام داشت تا طی چند تجربه «ناموفق» در حکومت اسلامی «دخل و تصرف‌هایی» در مسیر منافع استراتژیک خود صورت دهد. البته شکست غرب در اعمال این «دخل و تصرفات» نه به دلیل «مقاومت‌های» فرضی مقام‌معظم و این‌چرندبافی‌ها، که صرفاً به دلیل مخالفت روسیه با دست‌درازی غرب به محدوده همسایگی مسکو رخ داده. روسیه همانطور که پیشتر نیز در وبلاگ‌ها به کرات گفته‌ایم، بر خلاف روند حاکم طی دوران «جنگ‌سرد» در

فضائی در حرکت «جنبش سبز» به هیچ عنوان محلی از اعراب ندارد. خلاصه می‌گوئیم به دلائل بالا استنباط ما این است که «جنبش سبز» را می‌باید صرفاً تحرکی استعماری در چارچوب تلاش‌های نوین غرب در مسیر دست‌کاری حکومت اسلامی ایران و هماهنگ کردن آن با نیازهای نوین غرب در منطقه آسیای مرکزی به شمار آورد.

با این وجود برخی از تشکیلات سیاسی که در میان‌شان حتی عناصر «چپ» نیز دیده می‌شود از این وحشت دارند که با فروپاشی نظام اسلامی نوعی حکومت نظامی به صورت مستقیم و یا در همگامی با یک سلطنت ظاهری به کشور بازگردد. نخست باید گفت که حکومت نظامی از دوره میرپنج تا به امروز بر کشور حاکم بوده، و طی هیچ دوره‌ای این حکومت نظامی دچار «سکته» و گسست نشده. هر چند که ایران از بحران‌های گسترده عبور کرده، و حتی تغییراتی ظاهراً بسیار «پایه‌ای» نیز در بنیادهای حکومتی ایجاد شده باشد. در نتیجه جواب ما به این جماعت صریح و روشن است: حمایت از حکومت اسلامی، جنبش سبز یا دیگر محافل، به بهانه اجتناب از کودتای نظامی و جلوگیری از بازگشت سلطنت نظامی و فاشیست هیچ محلی از اعراب ندارد. حکومت اسلامی سوای ریش و پشم و چادرسیاه و لات‌بازی‌های معمول همان حکومت نظامی و سلطنت فاشیست پهلوی است. خلاصه کلام سوای «ظواهر»، بنیادهای ایندو رژیم یک‌سان‌اند، تکیه‌گاه‌های داخلی و خارجی‌شان نیز به هم‌چنین. پس این گروه‌های سیاسی بهتر است توضیحات مقبول‌تری در توجیه مواضع‌شان ارائه دهند. در کشور ایران پس از کودتای میرپنج هیچ ساختاری جز «پادگان» جهت حمایت از دستگاه دولت وجود نداشته، این دولت‌ها از آن روزگار تاکنون نه احزاب سیاسی را به رسمیت شناختند، نه اتحادیه‌های اصناف و تجار و بازرگانان

دو مورد ویژه که ترکیه و ایران باشد، با شکل‌گیری ساختارهای استراتژیک و درازمدت استعماری غرب، ساختارهایی که تبعات درازمدت بر اقتصاد، سیاست و مسائل نظامی در این ممالک به همراه بیاورد کنار نخواهد آمد!

اهمیت این مسئله به دلیل نیازهای آتی سرمایه‌داری روسیه آنچنان حیاتی شده که امروز شاهد عقب‌نشینی ساختارهای نظامی و حتی امنیتی غرب هم در ایران و هم در ترکیه هستیم. دیروز انصراف رسمی ترکیه از برگزاری مانورهای مشترک با نیروهای اسرائیل و آمریکا - روزی‌نامه کیهان این عقب‌نشینی را ترس از جمکران معرفی کرد - به صراحت نشان داد که عضویت ترکیه در سازمان آتلانتیک شمالی هر چه بیشتر جنبه فرمالیته و روبنایی به خود گرفته. ترکیه در چشم‌اندازی که قراردادهای اخیر با ارمنستان نشان داد بیشتر متعلق به محدوده نفوذ مسکو خواهد بود تا چرخه از گاری نظامی ناتو! این صورت‌بندی‌ای است که در مورد ایران نیز به همین صراحت از هم اکنون می‌باید قبول کرد.

حکومت اسلامی ایران و حکومت ترکیه در واقع هر کدام قسمت‌های نمایان کوه‌یخ سنت‌های استعماری منطقه‌اند؛ ریشه‌های‌شان را عملاً می‌باید در محافل کودتاهای میرپنج و آتاتورک جستجو کرد. با این وجود اگر دیروز محافل کودتائی در ایران برای غرب مایه نعمت مالی و اقتصادی بودند، امروز در چارچوب روابط جدید و بال گردن و مزاحم شده‌اند! به همین دلیل شاهد تحرکات «اصلاح‌طلبانه» یک آخوند حکومتی به نام سیدمحمد خاتمی هستیم، و دنباله این تحرکات امروز به بحرانی به نام «جنبش سبز» نیز کشیده شده. ولی اینکه «جنبش سبز» تا چه حد می‌تواند نیازهای جامعه ایران را در رفع سلطه استعماری برآورده کند جای بحث و گفتگو هنوز باقی است.

اگر این به اصطلاح «جنبش سبز» قصد بیرون بردن جامعه از همان «بن‌بست» کذائی را دارد، می‌باید در نخستین گام بجای ایجاد فضاهای ملت‌پس و هیجان‌زده، تظاهرات و «مرده باد! زنده باد»، سعی در ایجاد فضای «گفتگو» در جامعه داشته باشد. فضائی که نهایت امر ساختار دولت را در قوالب سنتی و ضددمکراتیک آن بشکند. ولی می‌بینیم که چنین

و محصلین و مربیان و حتی کارگران را. تکیه‌گاه تمامی این دولت‌ها فقط نیروهای مسلح بوده، پس بهتر است موضع برخی چپ‌نماها بهتر از این‌ها روشن شود. در ثانی، همانطور که پیشتر نیز گفتیم شرایط استراتژیک منطقه به طور کلی تغییر کرده، و سخن گفتن از بازگشت به حکومت‌هایی که تنها دلیل موجودیت‌شان حاکمیت روابط «جنگ‌سرد» بوده، در شرایطی که دیگر «جنگ‌سرد» وجود خارجی ندارد، بیشتر به هذیان‌ات بیمارگونه می‌ماند تا تحلیل سیاسی.

در اینجا در مقام یک نتیجه‌گیری عملی، سعی خواهیم داشت خلاصه‌ای از آنچه در بالا آوردیم ارائه کنیم. نخست اینکه جهت برون‌رفت از بحران امروز، ملت ایران نیازمند پایه‌ریزی تشکل‌های اجتماعی، سیاسی، صنفی و حرفه‌ای است. خارج از حضور گسترده و مسئولانه مردم نمی‌توان از بن‌بست فعلی بیرون رفت؛ البته نیاز به توضیح نیست ولی این «حضور» با خیابان‌گردی و تظاهرات و هیجانات و شعار «زنده باد، مرده باد» تأمین نخواهد شد. می‌باید راه‌کارهای حقوقی، قانونی و تشکیلاتی را جستجو کرد. ولی همانطور که بالاتر عنوان کردیم موجودیت این نوع حکومت در گرو نابودی «گفت‌وگو» در سطح جامعه و انزوای قشرها، گروه‌ها و دستجات مختلف مردم است. گفتیم که دولت‌های برآمده از کودتاها این روش سرکوبگرانه را از دیرباز بر ایرانیان حاکم کرده‌اند، هر چند امروز به سرکوب‌ها عناوینی از قبیل «مبارزه با ضدانقلاب» و یا حمایت از «ارزش‌های اسلامی» و خزعلاتی از این قماش داده باشند، ما ملت از دیرباز با این ترفندها آشنا هستیم. اگر این گفت‌وگو در سطح جامعه جان بگیرد، نخستین بازتاب آن نفی اعمال حاکمیت سرکوبگرانه دولت در موارد مالی، اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و ... خواهد بود. ولی فلسفه وجودی این دولت‌ها همانطور که گفتیم به ریشه‌های مالی، اقتصادی و صنعتی، در بطن محافل استعماری باز می‌گردد. در نتیجه ملت ایران امروز رو در روی استعمار ایستاده، نه در برابر احمدی‌نژاد و خامنه‌ای که کارگزاران استعمارند.

در همین راستاست که ما از احزاب و گروه‌های سیاسی می‌خواهیم بدون پنهانکاری سعی در گسترش واقعی تفکرات سیاسی و ساختاری خود داشته باشند. برخورد «کودتائی» و زیرجلکی با مسائل کشور، به صورتی که طی شرایط

«جنگ‌سرد» بر ایران حاکم شده بود برخوردی بسیار مخرب است. میدان سیاست کشور تحت تأثیر این «برخورد» مودیانه و مزورانه تبدیل به یک صحنه بالماسکه شده، صحنه‌ای که در آن شرکت‌کنندگان همگی لباس‌های مبدل بر تن دارند و سعی در تحریف گفتار و نظرات و کردار خود می‌کنند. این «خودانکاری» یا بهتر بگوئیم «تقیه»، که در کمال تأسف فضای سیاست کشور را اشباع کرده به پدیده‌ای جان داده که به آن «فقر فرهنگ سیاسی» کشور می‌گوئیم. این «فقر» را فقط ملت ایران می‌تواند از میان بردارد، و در این راه مسلماً تکیه کردن به اعمال دولت دست‌نشانده مشکلی را حل نخواهد کرد.

از طرف دیگر تعمیم گذشته‌ها به شرایط کنونی، که از سوی بسیاری گروه‌ها و افراد صورت می‌گیرد به استنباط ما یک برخورد غلط و شتابزده، اگر نگوئیم ضدایرانی است. حکومت اسلامی پس از بساط «انتخابات» اخیر به طور کلی از هم فروپاشیده. تکیه روزافزون دولت بر گروه‌های فشار خیابانی و تحریک اوباش یونیفورم‌پوش و یا لباس شخصی و انداختن اینان به جان مردم اگر در کوتاه مدت برای بعضی‌ها «دولت و مکتب» به همراه بیاورد نهایت امر محکوم به شکست خواهد بود. ولی آنچه از امروز می‌باید به فکر پایه‌ریزی‌اش باشیم ایجاد شرایطی است که بتواند بر حاکمیت ۸۰ ساله محافل استعماری در کشور نقطه پایان بگذارد. این مهم گویا از دستورکار اکثر آنان که خود را فعال سیاسی می‌نامند خارج شده. بازگرداندن این مسئله به بطن گفت‌وگوها و بحث‌های سیاسی مهم‌ترین عملی است که در شرایط فعلی می‌توان صورت داد.